



Photo illustration

## رفتارهای سیاسی و الیگارش‌ی مالی - اقتصادی

رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

ترجمه و تلخیص:

اقتصادی گروه‌های معدودی از ثروتمندان، استعمارگران و صاحبان نفوذ را بر اکثریت جامعه، الیگارش‌ی گویند. در این حکومت شرط رسیدن به مقام بالا داشتن ثروت بیشتر است و نه توانمندی. بازنگری در اصول و پایه‌های فکری دموکراسی مطابق با قانون اساسی ضد الیگارش‌ی است. با سقوط ظرفیت سیاسی در هر کشور و نبود اراده برای رسیدگی به چالش‌های پیش‌رو،

الیگارش‌ی یا حکومت توسط اقلیت در مقابل دموکراسی یا حکومت توسط اکثریت قرار می‌گیرد. الیگارش‌ی که "گزنفون" آن را پلوتوکراسی هم نامیده است در افکار افلاطون؛ حکومتی است که در آن زمام قدرت در دست افراد معدودی است که چپاول مال را ارث پدیری خود می‌دانند. به عبارت دیگر، حکومت سیاسی و



موسی حسن زاده



فاطمه صراف



جامعه با یک بحران مواجه خواهد شد. که آن را نابرابری می‌نامند. به عبارتی این نابرابری، انتقال منابع مالی و ثروت از طبقه پایین به طبقه بالای جامعه است.

### تفسیر سیاسی - اقتصادی از قانون اساسی

درگیری‌های سیاسی برای انتخابات و پیگیری‌های ساختار اقتصادی کشور در چارچوب قانون اساسی بطور فراگیر در سیاست‌های اقتصادی متجلی شده است. قانون اساسی ضد الیگارش‌ی در کشور، موضوعی است که نه فقط از طریق قانون بلکه از طریق سیاست مورد توجه قرار

گرفته است. بطوریکه همواره در محافل سیاسی مورد بحث قرار گرفته و به عنوان یک مرجع هدایت‌کننده و کمکی برای مشروعیت مردمی قرار گرفته است. سیاست‌های اقتصادی-ساختاری (نه فقط صرفاً سیاسی) با گرایش‌ها و اهداف مترقی، موجب اهداف برابری طلبانه خواهد شد. دموکراسی قانون اساسی در جامعه، موجب دیدن سیاست از دریچه هویت قانون اساسی و اعتقاد به قانون اساسی و میهن‌پرستی در پی خواهد داشت.

روشنفکران چند نسل اخیر به عنوان یک پیش فرض اصلی در قانون اساسی در نظر گرفته‌اند، که قواعد و دستورالعمل‌های اقتصاد دولتی را جایگزین اقتصاد خصوصی کرده‌اند. طرفداران اقتصاد دولتی برخی از موضوعات مربوط به سیاست اقتصادی را از حوزه قانون اساسی، حذف و موجب یک نتیجه ناخواسته برای عبور برنامه‌هایشان از دادگاه‌های عالی آغشته به گرایش‌های سیاسی-اقتصادی بود. چیزی که آنها بعنوان یک پیشنهاد هوشمندانه برای قانونگذاران داشتند، این نیست که آنها از طرفداران اقتصاد دولتی بعنوان قانون اساسی استقبال کنند، بلکه نظرات آنها را بعنوان اقتصادی سیاسی، قانون اساسی خود بسازد. بطوریکه قانونگذار در این حوزه کنار برود و به بازگران قانونی اجازه دهد، به امور قانون اساسی که مجهز و آماده‌تر به انجام آن بودند، ادامه دهند.

نظم قانون اساسی در حوزه اقتصادی، ایده جدید برای پیشبرد اشتغال و اقتصاد سودمند در برابر تبعیض‌ها و نابرابری‌های ناپسند بود. بطوریکه اکنون تنها یک اصطلاح در قانون وجود دارد، که بیاموزیم قانون اساسی زمینه اصلی مطالبات برای تدوام تعهد ضد الیگارش‌ی در سیاست

اقتصادی-ساختاری است. این تصمیمات سیاسی هستند که روابط اقتصادی بین دولت‌ها و ملت‌ها را تعیین می‌کند. برای اینکه روابط همبستگی در یک کشور ایجاد شود، ضرورت دارد بین نظم‌های اجتماعی، اقتصادی و محیط زیست یک رابطه همبستگی ایجاد شود.

فیشکین و فوربس معتقدند که بدون محدودیت برای الیگارش‌ی و یک اقتصاد سیاسی نمی‌توان طبقه متوسط قوی جامعه را حفظ کرد، به اندازه‌ای که همه را در خود جای دهد. دموکراسی در سیاست و اقتصاد اخیراً از بین رفته، ادعایی ماهوی و برپایه مواضع حزبی است. چارچوب سیاسی-اقتصادی که در آن وابستگی و پیامدهای ساختاری بطور معمول به عنوان ملاحظات اولیه به همراه سایر ملاحظات از جمله بهره‌وری و رشد است، در سرتاسر قانون اساسی ضد الیگارش‌ی مشاهده می‌شود. بطوریکه انتخابات سیاسی - نظارتی را از جمله در اتحادیه‌های صنفی و شوراهای مختلف با لحاظ چارچوب سیاسی - اقتصادی اعمال می‌کنند.

گرایش‌های حامیان دموکراسی به جای تمرکز بر کیفیت دموکراسی و تأثیرات آن بر چشم‌اندازهای این حزب، بیشتر به سودمندی اقتصاد سیاسی آنها تعلیق می‌گیرد. از نظر آنها قانون اساسی یک متن مکتوب خوبی است که تابع ابزار و فنون تفسیری حقوقدانان است. لوحی از اصول اجباری برای هدایت قدرت احزاب سیاسی در جامعه است.

یکی از چالش‌های دائمی برای احزاب سیاسی برخورد دوگانه است. بطوریکه هم انگیزه مؤثر اکثریت را با خود همراه کنند و هم اعتقاد آنها به این همسویی را با محدودیت‌های مثبت و منفی قانون



اساسی همراه سازند. به عبارتی از نظر آنها دو آستانه تعهد حزبی و هدف و باور قانونی اساسی را نه بطور جداگانه بلکه بطور متقابل وابسته هستند. ملاحظات مبتنی بر قانون اساسی موجب افزایش تعهدات گسترده حزبی خواهد شد. بطوریکه قرار گرفتن قانون اساسی و دستورالعمل‌های آن در تعهدات حزبی، موجب خطر ضرر و زیان در صحنه سیاسی و اقتصادی خواهد شد و موجب بی‌اعتباری سوابق و سلیقه‌های سیاسی خواهد شد. اما از طرفی رفتارها و استدلال‌های مبتنی بر قانون اساسی بطور قابل توجهی شانس احزاب در صحنه سیاسی را بهبود خواهد بخشید و حمایت مردمی ناشی از این استدلال باعث کاهش خطر بی‌اعتباری قضایی و سیاسی خواهد شد. امروزه در کشور ما در مورد اهمیت ترویج اجتناب از تحصیل الیگارش‌ی و ایجاد یک طبقه متوسط قوی که به روی همه باز است توافق دارند.

چیزی که موجب تهدید خواهد شد، مخفی کردن اقتصاد سیاسی از حوزه دید قانون اساسی است که یکی از اهداف ضد الیگارش‌ی در قانونی اساسی جلوگیری از این پدیده است. در حوزه سیاست، صحبت نکردن از قانون اساسی و دوری از اجرای تکالیف مندرج در آن، اصرار بر تلقی آن به عنوان امری خارج از سیاست بوده و در طول تاریخ، دادگاه‌ها از قدرت خود برای محافظت از الیگارش‌ی اقتصادی و سیاسی استفاده کرده‌اند.

تفسیر قانون اساسی به مانند یک خانه بزرگ است که نظرات و انتظارات مالک، مشتری و سازنده را با یکدیگر و در کنار هم برآورده سازد. به منظور تفسیر به نفع، هر یک از احزاب سیاسی - اقتصادی با ورود افراد ذینفع، این توازن بر هم خورده و

منافع حزب خود را تأمین کنند. به همین دلیل گسترش دامنه اختیارات نمایندگان اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در مجلس موجب نوعی ترمیم در اجرای قانون اساسی شده است. قانون اساسی بعنوان یک نسخه اجباری و الزامی چارچوبی برای رفتار دولت است. بطوریکه کلیه مقررات مهم باید در این چارچوب تعریف شوند در این خصوص لازم است در قانون اساسی چارچوبی را در مورد اقتصاد سیاسی شناسایی کنیم که مؤثر بر ساختار اقتصادی باشد.

### الیگارش‌ی در حوزه مالی

یکی از الیگارش‌ی‌های مالی اقتصادی در آمریکا نحوه عملکرد بانک "فدرال رزرو" است که مثال متناظر آن در ایران، "بانک مرکزی ایران" است، نحوه عملکرد سیاستمداران اقتصادی در کشور ما که به اختصار به آن پرداخته می‌شود و قضاوت در این خصوص را به خوانندگان محول می‌کنیم:

یکی از الیگارش‌ی‌های مالی در آمریکا "بانک مرکزی ایالات متحده" یا همان بانک "فدرال رزرو" است که بر خلاف نام آن، دولتی نیست و الویت آن منافع سهامدارانش یعنی بانک‌های تجاری است. بطوریکه ادعای استقلال آن از مردم و دولت و تعهد آن به منافع ملی به ندرت اتفاق می‌افتد، بطوریکه عملکرد فدرال رزرو الیگارش‌ی مالی را بر نظام اعتباری آمریکا سایه افکنده و با استفاده از نمایندگانش در رأس "فدرال رزرو" و خزانه داری، سیاست پولی را به ابزاری تبدیل کرده تا از طریق ایجاد و حفظ حباب‌های مالی ثروتمند شوند و به این ترتیب بحران نابرابری الیگارش‌ی اقتصادی و مالی دامن زده است.

این بانک در ثبت القاب و اصطلاحاتی از

جمله: نام و مالکیت، استقلال ظاهری از نفوذهای خارجی و تعهد فرضی آن به پایداری بازار، رشد و سود اقتصاد عمومی، در بانک فدرال رزرو بانک، بانکداران تجاری است که به رغم نظارت‌های کنگره مانند سایر شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی با سود سهامدارانش هدایت می‌شود و به آن متعهد است. بنابراین به نظر می‌رسد انتخاب واژه فدرال در نام این بانک واژه غلط‌انداز ماهرانه‌ای است که برای ایجاد این حس طراحی شده که یک نهاد دولتی است. این موضوع در وب سایت آن است: "سیستم فدرال رزرو مأموریت دولتی خود را به عنوان نهادی مستقل درون دولت به انجام می‌رساند. تعلق به کسی ندارد و یک مؤسسه سودآور خصوصی نیست." برای پرده برداشتن از این نمود نادرست آشکار، "لوئیس مک فادن"، عضو فقید کنگره، رئیس کمیته اعتبار و شرکت بانکداری در دهه ۱۹۳۰ "فدرال رزرو" اینگونه توصیف می‌کند: "برخی مردم گمان می‌کنند بانک‌های فدرال، مؤسسات دولتی ایالات متحده هستند. آنها انحصار طلبان خصوصی هستند که از مردم ایالات متحده برای منفعت خود و مشتریان خارجی خود بهره می‌برند." سیاست‌های پولی آن بطور فزاینده‌ای منافع صنعت بانکداری و بطور کلی الیگارش‌ی مالی را تأمین می‌کند. مقررات زدایی‌های گسترده که به بحران مالی ۲۰۰۸ انجامید، ورشکستگی‌های مفتضح بانک‌ها در واکنش به بحران، سیل مؤسسات مالی "غیر قابل سقوط" با پول بدون سود، ناتوانی از وضع محدودیت‌های مؤثر در برابر این مؤسسات پس از بحران، کاهش بودجه‌های ظالمانه نیولیبرال در برنامه‌های شبکه امنیت اجتماعی به منظور بازپرداخت ارقام بالای زیان‌های قمار و سایر سیاست‌های ریاضتی



خشن، همه می‌توانند سرنخی برای رسیدن به قدرت سیاسی و اقتصادی الیگارشسی مالی باشد که بیشتر از سیاست‌های پولی فدرال رزرو اعمال می‌کند.

در سال ۱۹۳۸ اندرو جکسون بانک ایالات متحده را از بین برد، زیرا معتقد بود این بانک اثر ناسالمی بر مسیر اقتصاد ملی داشته است. از آن زمان تا سال ۱۹۱۳ ایالات متحده اجازه تشکیل یک بانک مرکزی خصوصی را نمی‌داد. در طی آن دوره که تقریباً سه چهارم یک قرن بطول انجامید، سیاست‌های پولی تقریباً بر اساس قانون اساسی ایالات متحده پیش رفت، تنها کنگره اختیار ضرب پول و تنظیم ارزش آن را خواهد داشت (قانون اساسی ایالات متحده، بخش هشتم، اصل اول). کمی پیش تر از تاسیس بانک فدرال رزرو در سال ۱۹۱۳ رئیس‌جمهور ویلیام تفت -۱۹۱۳ تا ۱۹۰۹ متعهد شد هر قانونی را که شامل تشکیل یک بانک مرکزی خصوصی است و تو کند. پس از اینکه "وودرو ویلیسون" به جای "ویلیام تفت" به ریاست جمهوری رسید، بلافاصله بانک فدرال رزرو پایه‌گذاری شد. به این ترتیب قدرت بانک‌های ایالات متحده در یک نهاد با مالکیت خصوصی متمرکز شد که نرخ سود، ذخیره پول، ایجاد اعتبار، تورم و بطور غیر مستقیم اشتغال را کنترل می‌کرد. از همین ابتدا این اقدام کشور را به تدریج به سوی بدهی ملی هدایت کرد، زیرا دولت از آن پس، بیشتر بر قرض گرفتن از بانک‌ها تکیه کرد تا خود تأمین مالی کند، کاری که پیش از اعطای قدرت ایجاد پول به نظام بانکداری خصوصی انجام می‌داد.

اگر چه سه سال پس از تصویب قانون فدرال رزرو به نقل از "ویلسون" گفته شده: "من بدبخت‌ترین انسان هستم. ناخواسته

کشورم را نابود کردم. یک کشور بزرگ اقتصادی به وسیله نظام اعتباری‌اش کنترل می‌شود. نظام اعتبار ما متمرکز است. بنابراین رشد کشور و تمام فعالیت‌های ما در دستان عده‌ای اندک است. ما به یکی از بد قانون‌ترین، کنترل شده‌ترین و مغلوب‌ترین دولت‌ها در دنیای متمدن تبدیل شده‌ایم. دولت ما دیگر دولتی نیست که در آن افکار آزاد، حکمفرما باشد، دیگر دولت عقیده و رأی اکثریت نیست، بلکه دولتی است که توسط نظرات و اجبار

عده‌ای قلیل از افراد مسلط اداره می‌شود." امروزه بیشتر اقتصاددانان و سیاست‌گذاران، استقلال بانک‌های مرکزی را از مردم و بدنه دولت‌های منتخب، فضیلت می‌شمارند. افسانه دیگر درباره فدرال رزرو این است که این بانک یک نهاد سیاست‌گذاری مستقل، بطور خالص، تکنوکرات یا بی‌طرف است که فارغ از تمامی نفوذهای خارجی تنها به منافع ملی می‌اندیشد. استقلال در واقع دیگر به معنی یک بانک مرکزی است که منافع وال استریت، یعنی سودهای کلان

حوزه‌های سرمایه‌گذاری خو را تعیین می‌کرد. بخش مالی به طور رسمی به یک کازینو عظیم مبدل شده است. به همین منوال، فدرال رزرو سیاست پولی را از دوران "آلن گرینسپن" به ابزاری تبدیل کرده است تا اغنیا با ایجاد حباب‌های حفاظت از قیمت دارایی‌ها غنی‌تر شوند. به بیان دیگر سیاست پولی فدرال رزرو عملاً به وسیله‌ای برای باز توزیع از پایین به بالا مبدل شده است. آثار باز توزیعی سیاست‌های فدرال رزرو به نفع الیگارش‌های مالی در آمار و ارقام انکارناپذیر موجود است. بعنوان مثال، یک مطالعه اخیر توسط مرکز تحقیقاتی پیو، درباره توزیع درآمد و ثروت که در ۹ دسامبر ۵۱۰۲ منتشر شد، نشان می‌دهد قطبی‌سازی اجتماعی - اقتصادی فزاینده و سیستماتیک، سبب شده است شمار آمریکایی‌های با درآمد متوسط کاهش یابد.

شماری از منتقدان اعتقاد دارند الیگارش‌های مالی با استفاده از نمایندگان در رأس فدرال رزرو و وزارت خزانه‌داری، از بحران مالی ۲۰۰۸ بعنوان یک شوک درمانی بهره‌برداری کرد، تا هزاران میلیارد دلارهای مالیات‌پردازان را به جیب‌های عمیقش انتقال دهد. به این ترتیب اوضاع نامتقارن، این توزیع منابع را تشدید کرد. مطالعه پیو، غصب منابع ملی توسط نخبگان مالی را به وضوح تأیید می‌کند. این پژوهش حاکی از آن است که سرعت این نابرابری فزاینده در دوران پس از انفجار بازار در سال ۲۰۰۸ شتاب گرفته است، زیرا تورم مجدد دارایی‌ها از آن پس تقریباً بطور انحصاری، منافع مالی الیگارش‌های را تأمین کرده است.

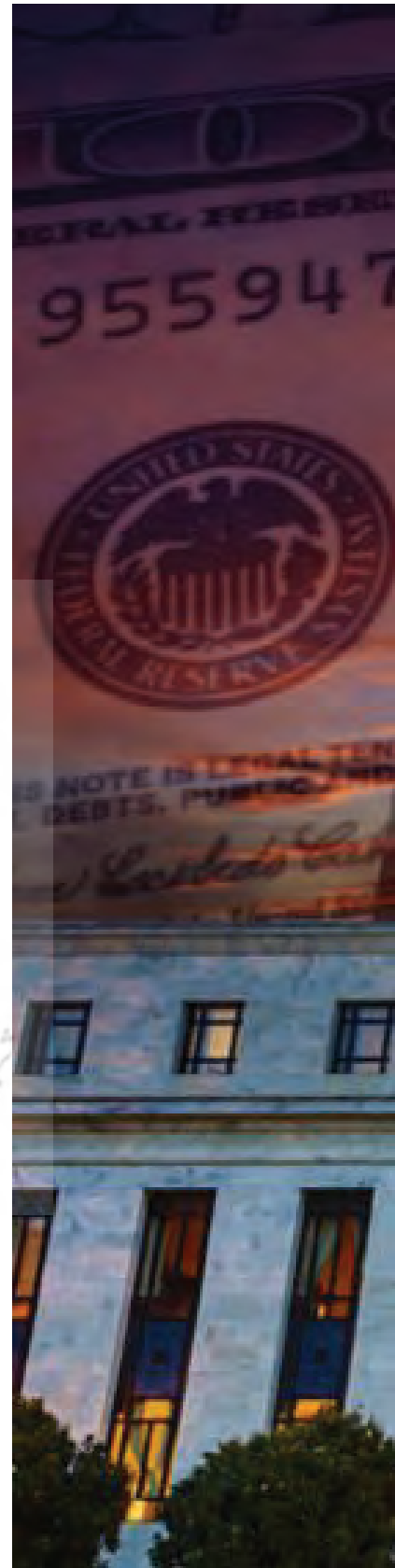
نمایندگان الیگارش‌های مالی در رأس سیاست‌گذاری اقتصادی هستند، دیگر به نظر نمی‌رسد مخالف حباب‌های بی‌ثبات

بانکی آن را تسخیر کرده‌اند. ممکن است مستقل از سیاستمداران باشد. اما به معنی یک داور بی‌طرف نیست. در طول رکود بزرگ و عبور از آن، فدرال رزرو از هدایت کنگره بهره برد. در کل دهه ۱۹۴۰ فدرال رزرو به معنای واقعی کلمه مستقل نبود. فدرال رزرو دستورهای اساسی را از کاخ سفید و وزارت خزانه‌داری دریافت می‌کرد.

افسانه دیگر فدرال رزرو، تعهد ظاهری آن به منافع ملی و یا دولتی است. گفته می‌شود این مأموریت فرضی از طریق سیاست‌های پولی انجام می‌گیرد که حباب‌های مالی را کاهش خواهد داد، اعتبار یا پول را با نیازهای تجاری و تولیدی تنظیم خواهد کرد و از طریق سرمایه‌گذاری وسیع در پروژه‌های زیر ساختاری، قدرت خرید به اقتصاد تزریق خواهد کرد و به این ترتیب مشوق ثبات بازار و توسعه اقتصادی خواهد بود.

این حالت در دوران پس از رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم که فدرال رزرو از رهنمودهای کنگره، کاخ سفید و وزارت خزانه داری پیروی می‌کرد، واقعا اتفاق افتاد. از آنجا که چارچوب قانونی سیاست‌های اقتصادی معامله جدید، نقش بانک‌های تجاری را به واسطه‌گری مالی بین پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذاران محدود کرد. سرمایه مالی پا به پای سرمایه صنعتی پیش رفت، زیرا این مسئله سبب رونق صنعت یا همان تولید شد. در آن شرایط که مؤسسه مالی بیشتر به منزله مجرای برای جمع‌آوری و انتقال اندوخته‌های ملی به سرمایه‌گذاری سازنده عمل می‌کردند. حباب‌های مالی، نادر، موقت و کوچک بودند.

اما در عصر سرمایه مالی، اینگونه نیست. فارغ از محدودیت‌های بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم که انواع، مقادیر و





کننده‌ای باشند که به ایجادشان کمک می‌کنند. گویا آنها باور یا امید دارند خرابی‌های ناشی از ترکیدن یک حساب را با ایجاد حساب دیگری می‌توان جبران کرد! بنابراین پس از حساب دات کام، حساب مسکن آمد، بعد از آن حساب‌های انرژی و بازارهای نوظهور، سپس حساب بازار اوراق قرضه و غیره. فدرال رزرو به همین ترتیبی که باعث تورم مجدد حسابی پس از دیگری می‌شود، ثروت و درآمد را نیز به صورت سیستماتیک از پایین به بالا توزیع می‌کند. این رویه بی‌نهایت شومی است، زیرا صرفنظر از مثال بی‌عدالتی اجتماعی و ناامنی اقتصادی برای توده‌های مردم، سیاست ایجاد و نگهداری حساب دارایی‌ها بطور ثابت اصلاً در درازمدت پایدار نیست.

## راه‌حلی برای رهایی از الیگارشی و نابرابری اقتصادی

حال می‌خواهیم ببینیم آیا راه‌حلی برای غارتگری‌هایی که اقتصادهای جوامع کشورهای سرمایه داری اصلی را شکل داده وجود دارد؟ بله، راه‌حلی وجود دارد. راه‌حل در نهایت سیاسی است. این کار به سیاست یا سیاست‌های متفاوت نیاز دارد. سیاست خدمت به منافع بیشتر مردم به جای اقلیتی از الیگارشی‌های مالی. این حقیقت که بانک‌های تجاری سود محور و سایر واسطه‌های مالی منشاء عمده بی‌ثباتی مالی هستند انکارناپذیر است. موضوع مشخص دیگر این است که منافع قدرتمند مالی با تکیه بر نفوذ اقتصادی و سیاسی خود، اقتدار قوانین دولتی را به سادگی از بین می‌برند و از این طریق به صورت دوره‌ای، ناپایداری مالی و اغتشاش اقتصادی ایجاد می‌کنند.

بنابراین پایان دادن به بحران‌های بازارهای

مالی، به قرار دادن واسطه‌های مالی بی‌ثبات‌کننده، تحت مالکیت دولتی خدمتگزار جامعه و کنترل دموکراتیک نیاز دارد. تنها راه عاقلانه سپردن مدیریت پول سپرده‌های مردم یا مازاد اقتصادی به قدرت عمومی و نه خصوصی است. همانطور که اقتصاددان فقید آلمانی، رودولف هیلفردینگ مدت‌ها پیش مطرح کرد، نظام متمرکز کردن اندوخته‌های مردم و قرار دادن آنها در اختیار بانک‌های خصوص سود محور نوعی فساد سوسیالیسم است. یعنی سوسیالیسم به نفع اقلیت.

ایده تحت نظارت یا کنترل عمومی در آوردن صنعت بانکی، سپرده‌های ملی و اختصاص اعتبار، لزوماً سوسیالیستی یا ایدئولوژیک نیست. دقیقاً همانطور که امکانات زیرساختاری بسیاری همچون جاده‌های عمومی، نظام مدارس و امکانات بهداشتی به عنوان خدمات عمومی ضروری ارائه و اداره می‌شود. خدمات اعتباری و مالی نیز می‌تواند براساس یک مدل اساسی خدمات عمومی، هم برای تراکنش‌های تجاری روزمره و هم برای پروژه‌های صنعتی دراز مدت تأمین شود. تأمین خدمات مالی و یا تسهیلات اعتباری پیرو مدل خدمات عمومی، هزینه‌های مالی را برای تأمین‌کنندگان و نیز مصرف‌کنندگان پایین می‌آورد.

یکی دیگر از پدیده‌هایی که منجر به پدیدار شدن الیگارشی‌های مالی و اقتصادی می‌شود، تورم است که ناشی از چاپ و انتشار پول بدون پشتوانه است که در انحصار دولت‌ها است. تورم که نوعی مالیات پنهان است باعث از بین رفتن طبقه متوسط جامعه خواهد شد. بطوریکه این مالیات نامشروع و غیرقانونی نوعی باج‌گیری است که خرج بی‌کفایتی‌های دولت می‌شود. به عبارتی برداشت از درآمد مردم پیش از اینکه

درآمد مردم به دستشان برسد. این موضوع باعث قرار گرفتن طبقه متوسط جامعه بین دو سنگ آسیاب تورم و مالیات خواهد شد. از بین رفتن طبقه متوسط جامعه، باعث بی‌اعتباری دولت و نظام کشورها خواهد شد و این بیماری مانند یک سم مهلک است که در صورت عدم کنترل موجب فروپاشی حکومت‌ها خواهد شد.

بنابراین روابط، رفتارها و تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی دولت‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که تورم‌های اقتصادی با مشورت و ارائه راهکار توسط اقتصاددانان برجسته و فارغ از هرگونه وابستگی حزبی، کنترل و از هرگونه رفتارهایی که موجب ناپایداری اقتصادی در جامعه شود، پرهیز کرد. ■

### منابع:

- اسماعیل حسین زاده (استاد ممتاز دانشگاه دریک آمریکا) و ترجمه وحیده پیشوایی، سیاحت غرب، اردیبهشت ۶۹۳۱، شماره ۹۴۱ - ۱۵۱

© 2022 Frank I. Michelman.

Published under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-NoDerivatives 4.0 International license (CC BY-NC-ND). [https://doi.org/10.1162/ajle\\_a\\_00037](https://doi.org/10.1162/ajle_a_00037)

فاطمه صراف: استادیار و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد حسابداری تهران جنوب

موسی حسن زاده: حسابدار رسمی، دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد حسابداری تهران جنوب،